



۲۰۱۸/۰۲/۰۱

حامد نوید

## تصویری از کابل



کاش کابل غرق در خون نمیگشت و این شعر را نمی سرودم  
حامد نوید

شهر ماتم زده و خاکی رنگ  
خفته در دامن کوه  
غرق در آتش جنگ  
شعله هایی ز حسد، شعله هایی ز گناه  
شعله هایی ز تبهکاری انسان  
ز پی قدرت و جاه  
اندین شهر بلند است مگر  
ز دل صخره و ز سینه سنگ  
چند دیوار سیاه  
چند مرد لاغر  
چند طفلی حیران  
در خرابه پی نان میگردند

به اهتمام ملالی نظام

چند زن خم شده بر گودالی  
زیر سقف ویران  
از پی گمشده گان میگردند

سینه ها تنگ تر از حوصله ها  
جام ها پر شده از زهر عذاب  
بر در مسجد و دیوار فرو ریخته ای  
سایه مرگ نشسته به عتاب

هر طرف میر غضب ها  
به هواداری اهریمن مرگ  
تیغ عریان خصومت در کف  
همه در کشتن انسان به شتاب  
وای زین اهل کتاب

در خم کوچه خزیده مردی  
در لحاف چرکین  
با دو پای چوبین

با دو چشمان فرو رفته زغم  
با دو لبهای فرو بسته ز درد  
با تن لاغر و رخساره زرد  
نه دگر پای گریز  
نه دگر دست جواب  
نه دگر دیده آسوده به خواب

زیر لبهای خموشش گوید:

وای زین کهنه سرای  
که درین وادی مرگ

ملک الموت چه دشوار بجنبید از جای  
وای بر وی که درین شهر جنون  
چقدر خسته و درمانده شده  
او نداند دیگر

که درین ورطه آغشته به خون  
بهر غصب رمق کیست که بر خوانده شده

قطره ای بیش نمانده است دریغ،

درتن خسته و در پیکر خونین وطن  
مگذارید که گرگانی چند

در لباس درویش

خون بس بیگنه دیگر را

باز دیوانه صفت سر بکشند

مگذارید دگر باز ای همنفسان!

